

نگاهی به جایگاه تشیع در مغرب

<?xml encoding="UTF-8">

پس از اعلام قطع روابط سیاسی با ایران از سوی مغرب و در سایه اوضاع متشنج، به ویژه با بزرگ نمایی تبلیغاتی و رسانه ای و سیاسی شدن سخن گفتن از تشیع در این کشور، به نظر می رسد که برای قطع ریشه فتنه و باز گرداندن اوضاع به حالت عادی، ضروری است تا مسئله تشیع را در مغرب بازکاوی کنیم. که من در این مقال می کوشم تا به سه پرسش اساسی در این زمینه پاسخ گویم:

1. قضیه تشیع در مغرب چیست؟
2. شیعیان مغرب چه رابطه ای با ایران دارند؟
3. آینده تشیع در مغرب چگونه خواهد بود؟

حقیقت تشیع در مغرب

تشیع در مغرب، گرایش ولایی نسبت به میراث اهل بیت است. این گرایش برآمده از موضعی فکری است، که صاحبان آن پس از بحث و جست و جوی ژرف در اصول استدلال دینی از قرآن و سنت، و سیره و تاریخ و علم کلام بدان دست یافته اند.

بنابراین پدیده انتقال از یک مکتب و مذهب فکری به مکتب و مذهب دیگر، پدیده نو پیدایی نبوده و دارای پیشینه ای دراز و رفتاری انسانی و طبیعی است، که ممکن است در فرایند مناقشات و بحث ها و جست و جوها اتفاق افتد.

اگر پای حرف کسانی بنشینیم که به مذهب اهل بیت روی آورده اند، خواهیم دید که همه آنان پیش از اعلام تغییر مذهبشان به لحاظ فکری و روانی، وضعیت بغرنجی داشته اند، به ویژه آن که این اقدام نوعی رویارویی با فرهنگ سنتی و محیط اجتماعی اشان به شمار می آید و در فضای آمیخته با جهل و سرکوب، از سوی برخی، با تکفیر استقبال می شود و از سوی پاره ای دیگر با انگ خیانت موصوف می گردد.

البته آشنایی مردم مغرب با مذهب اهل بیت خارج از کانال های ایرانی نبوده است؛ زیرا در سایه حکومت سرکوب گر صدام حسین، اندیشه شیعی در عراق فرصتی برای ظهور و تحرک نداشت و شیعیان خلیج هم بنا به اسباب داخلی، جرأت ظهور نداشتند. بنابراین نخستین عامل شیعه شدن برخی از مردم مغرب، کانال رادیو (عربی) تهران و یا کتاب های چاپ ایران است، که برخی شهروندان مغربی در ایام تعطیلات تابستانی با خود از اروپا به وطن برده اند.

هر چند به مرور زمان، انتقال کتاب های شیعی به مغرب، در دهه نود قرن بیستم، شکل رسمی و قانونی به خود گرفت، اما این بار غالب این کتاب ها، کتاب های منتشر شده از سوی ناشران لبنانی بوده است. البته چیزی نگذشت که ابرازهای ارتباطی دیگر؛ مانند اینترنت و ماهواره هم از راه رسید؛ به گونه ای که استقبال مغربی ها از کتاب، کاهش قابل ملاحظه ای یافت و شاید همین عامل در بسته شدن و ورشکستگی بسیاری از کتابفروشی ها، از جمله کتابفروشی هایی که تنها کتاب های شیعی را عرضه می کردند، مؤثر بوده است؛ کتابفروشی ای در طنجه

و دیگری در مکناس از این دست کتابفروشی ها هستند.

البته این بدان معنا نیست که کتاب های شیعی جایگاه و جذابیت خود را نزد مغربیان از دست داده باشند، بلکه وسایل ارتباطی، مانند اینترنت و ماهواره تا حد زیادی جای کتاب را گرفته و به مهم ترین کانال ارتباطی مردم مغرب با مکتب اهل بیت تبدیل شده اند.

بنابراین با ظهور شبکه های ماهواره ای و اینترنتی، که به تضعیف نقش کتاب انجامیده طبعاً نقش شیعیان مغربی ساکن اروپا در انتقال کتاب و لوح فشرده حاوی آموزه های شیعی به داخل کشور، نیز کم رنگ شد و شیعیان داخل مغرب به خود کفایی و استقلال از هم وطنان اروپانشین خود روی آورده اند.

نتیجه طبیعی پذیرش تشیع از سوی گروه هایی از مردم مغرب، احساس نیاز به تفقه و تفکر بیشتر در این مذهب بود تا بتوانند نیاز علمی درونی خود را برآورده کنند. از این رو ایده توجه به حوزه های علمیه در جوانان این کشور پدید آمد و با ورود عده ای از جوانان تازه شیعه شده به حوزه های علمیه، منبع محلی و داخلی آشنایی با این بخش از میراث اسلامی فراهم آمد.

ورود اندیشه اهل بیت به مغرب به تصمیم و حمایت هیچ کس نبوده است، بلکه اقدامی فردی بوده که ابرازهایی؛مانند کتاب، نوار، اینترنت، ماهواره ها و حوزه علمیه آن را زمینه سازی کردند. با این حال قطع و یقین دارم، که تشیع در مغرب حرکتی فردی و غیر سیاسی است و تنها، دغدغه های علمی و معنوی در آن دخالت داشته است. اما نادانی و جهالت برخی و حيله گری برخی دیگر سبب شد تا این مسئله آفتابی شده و افرادی وارد تحلیل و تفسیر این قضیه شوند، که هیچ گونه اطلاعی از تشیع ندارند و ذهنشان لبریز از حرف های وهابیان است و می کوشند تا میان ایران و شیعیان تمام جهان ربط برقرار کنند.

رابطه شیعیان مغرب با ایران

شکی نیست که مذهب رسمی جمهوری اسلامی ایران، مذهب جعفری است و در قانون اساسی هم بر این امر تأکید شده است، اما جمهوری اسلامی مسئول شیعه شدن کسانی نیست، که از آغاز دهه هشتاد میلادی با هزار ضرب و زور پیچ رادیوشان را به این طرف و آن طرف چرخانده اند تا رادیو تهران را بگیرند و دعای کمیل و احادیث اهل بیت پیامبر را گوش کنند... چنان که مسئولیت دفاع شهروندان ایرانی ساکن در اروپا مذهب خود و تبلیغ و ترویج آن را ندارند، که وقتی مورد پرسش و یا اتهام از سوی سنی های مغربی واقع شدند، مذهب خود را معرفی کردند.

جمهوری اسلامی ایران، مسئولیت انتشار کتاب هایی را که در لبنان و عراق چاپ می شود، ندارد و حق ندارد مراجع دینی قم، نجف و لبنان را از تبلیغ و معرفی تشیع منع کند.

تشیع در مغرب، حالتی صرفاً مذهبی است و اسباب و انگیزه ها و کانال های متعددی دارد، اما ربط دادن این مسئله به ایران و سیاسی کردن آن، مسئله ای فکری برای رسیدن به اهدافی معین است؛ زیرا در مرحله صدور انقلاب اسلامی نیز، در مغرب، الجزایر و تونس ثابت شد که جنبش های اسلامی سنی، در برقراری روابط با ایران پیش قدم شده بودند تا بتوانند با فشار سیاسی و امنیتی ای که بر آنها وارد می شد مقابله کنند و هیچ گاه ثابت نشد که نو شیعیان این کشور وارد فاز سیاسی شده باشند؛ زیرا غرض آنان خوسه چینی از معارف مدرسه اهل بیت بوده است.

اما در مرحله بازسازی روابط ایران با جهان عرب و بهبود مناسبات دیپلماتیک، برخی مراکز و نهادهای فرهنگی و

دینی ای که هیچ ارتباطی با ایران ندارند، توانستند از طریق نمایشگاه های بین المللی کتاب، اینترنت و در مراحل بعد از طریق ماهواره، میراث اهل بیت را به مغرب برسانند. بنابراین اگر کسی پایگاه های اینترنتی و کانال ماهواره ای شیعی را مطالعه کند. متوجه خواهد شد که برای مثال شبکه «المنار» (حزب الله لبنان) صبغه ای سیاسی دارد و نه مذهبی؛ در حالی که شبکه های دیگر شیعی، که هیچ ارتباطی با ایران ندارند، بیشتر بر بعد مذهبی و تبلیغی تمرکز دارند.

بیشترین بینندگان شبکه المنار در مغرب از اهل سنت هستند، در حالی که شیعیان مغرب، بیشتر به شبکه «الانوار» و «اهل البيت» گرایش دارند؛ زیرا نیاز آنان به آگاهی مذهبی را برآورده می کند. افزون بر این، بیشتر مغربی ها و کسانی که از ایران دیدن کرده اند، اسلام گرایان سنی بوده اند و هم آنان بیشترین همبستگی اشان به جایی و به حدی رسید که مقامات مغربی - در آن زمان - رهبران حزب عدالت و توسعه را از حرکت در آن مسیر بر حذر داشتند.

با توجه به مطالب گفته شده، می توان نتیجه گرفت که تشیع سیاسی، خطی است که اهل سنت مغرب آن را دنبال می کنند و توده های عظیم مردمی و هواداران فراوانی در احزاب سیاسی اسلامی و غیر اسلامی در این خط قرار دارند. اما تشیع مذهبی، عقیده افرادی است که شمارشان در قیاس با مجموع جمعیت مغرب اندک به نظر می رسد و دغدغه اشان خود سازی معنوی و روحی است.

در درون جریان تشیع مذهبی در مغرب، کسانی سخن از مغربی سازی یا بومی سازی تشیع به میان آورده و در پی آنند که جریان با بستر واقعی و ملی موجود همساز شود تا آنها بتوانند آرامش و تعادل روانی خود را حفظ کرده و بدین وسیله تشیع مذهبی از بهره برداری های سیاسی به دور بماند. البته در این مسیر تلاش هایی هم انجام شده تا شیعیان مغربی از درون جامعه و به عنوان شهروندان طبیعی به فعالیت اجتماعی بپردازند - آنان با تأسیس «جمعية الغدير» در شهر مکناس و «جمعية انوار المودّة» در شهرطنجه آمادگی خود را برای کار فرهنگی گروهی ابراز داشتند. اما این تلاش ها از سوی دولت با ممانعت مواجه شد. برخی نیز تأسیس این گونه انجمن ها را به تلاش برای شکستن یکپارچگی جامعه و نهادهای مغربی تفسیر کردند تا توجیه لازم برای تبعید بخشی از شهروندان مغربی در داخل کشورشان را فراهم آوردند. سبب این همه جار و جنجال آن است که اینان از درون اسلام واحد، مکتب و مدرسه فکری اصیل و ریشه داری را پذیرفته اند، که همانا مکتب و مدرسه اهل بیت است.

آینده شیعیان در مغرب

حالت تبعید در وطن و فراهم نبودن آزادی برای یکی از عناصر فرهنگی و اجتماعی، به طور طبیعی واکنش خودجوش شیعیان مغرب را در پی خواهد داشت، که همانا فرو رفتن در تقیه و روی آوردن به درون با هدف تثبیت آگاهی طایفه ای و مذهبی و در مقابل، رها کردن احساسات ملی است. البته این امر آثار منفی فراوانی را، هم بر روی شیعیان و هم بر روی محیط و جامعه ملی مغرب خواهد داشت.

هراس از تشیع سیاسی، توجیه درستی برای متهم کردن شیعیان مغرب با خارج (ایران) نیست و اگر چنین اتهامی درست باشد، مگر اخوان المسلمین مصر شیعه است؟ مگر حماس و جهاد اسلامی شیعه اند؟ مگر جنبش هایی مانند الاتجاه الاسلامی در تونس و جنبش های اسلام گرای مغربی، که از قدیم متهم به ارتباط با ایران بوده اند، شیعه اند؟

من معتقدم که باید میان تشیع سیاسی و تشیع مذهبی تفکیک قائل شویم؛ زیرا انگیزه ها و تجلی های تشیع

سیاسی و تشیع مذهبی از یکدیگر متفاوت است. مفهوم این سخن آن است که در تعامل با تشیع سیاسی نیاز به رهیافتی سیاسی است و در تعامل با تشیع مذهبی، رهیافتی فرهنگی و اجتماعی و لذا آنچه که در اینجا مورد نظر است، آینده تشیع مذهبی در مغرب است. و طبعاً پای بسیاری از اجبارها، تحمیل ها و شرایط، چه مرتبط با بستر دینی رسمی و چه مرتبط با اسلام گرایان و کل جامعه به میان خواهد آمد.

ایده ای که من برای ادغام شیعیان مغرب در جامعه ملی مغرب دارم، مبتنی بر اصل و قاعده شهروندی است و نه مذهب؛ زیرا دیگر نیازی به مذهب ملی یکدست و فراگیر و حذف تنوع و تکثر و به انزوای فرهنگی و اجتماعی کشاندن بخش هایی از جامعه نیست و باید تفسیری منعطف از وحدت مذهبی ارائه شود، که اولویت قانونگذاری و امور عمومی را به مذهب غالب سنی مالکی می دهد، ولی نیازی به تأسیس محکمه های تفتیش مذهبی برای مصادره دیگر مذاهب اسلامی نمی بیند.

* روحانی شیعه مغربی، که همانند بسیاری از مردم مغرب نسبش به امام حسن مجتبی (ع) می رسد. وی در لبنان تحصیل کرده و شاگرد درس فقه آیت الله سید محمد حسین فضل الله بوده است.
طارق البشیری (متفکر مصری و نوه شیخ سلیم البشیری، شیخ اسبق الازهر)

تهدید پنداری اهل سنت و مسئولیت حفظ وحدت

اخیراً برخی از علمای مسلمان از اهل سنت و صاحب نظران مسائل عمومی اسلام از موضوعی که آن را فعالیت تبشیری شیعیان در صفوف اهل سنت و ظهور دوباره حرف های برخی شیعیان تندرو قدیمی پیرامون صحابه نامیده اند، سخن به میان آورده و نسبت به آن موضع گرفته اند. آنان، حرف ها و باورهای گروه اندکی از شیعیان را به همه آنان تعمیم داده و جمهور شیعیان را به سبب آنچه که این گروه اندک ابراز کرده اند بازخواست می کنند.

من در این نوشتار می خواهم چند مسئله را با خوانندگان محترم در میان بگذارم:

1. این که مذهب شیعه جعفری یکی از مذاهب اسلامی است که شیعیان آن را پذیرفته اند. این مذهب در چارچوب اصول دین اسلام قرار دارد، که عامّه مسلمانان آن را ثوابت عقیدتی خود قرار داده اند. اختلاف میان مذهب شیعه و مذاهب اهل سنت، اختلاف بر سر فروع است و نه بر سر اصول. البته موضع جمهور مسلمانان در کشورهای ما و نهادهای علمی و تبلیغی رسمی و غیر رسمی نیز همین است که بیان شد.

2. جابه جایی هایی که گاه در میان مذاهب معتبر اسلامی اتفاق می افتد- تا زمانی که در چارچوب پایبندی به امور ثابت و اوامر و نواهی دین باشد - این جا به جایی ها در درون جماعت مسلمانان است و می توان این گونه جابه جایی ها را به مثابه تنوع و تکثر اجتهادها در دایره مرجعیت عام ضوابط اسلامی دانست.

اگر چه ما نسبت به انجام شدن این گونه جابه جایی ها به مشکلی که موجب برخورد میان مذاهب مختلف اسلامی شود، هشدار می دهیم، اما به این نکته توجه می دهیم که باید چنین مسئله ای را در مقایسه با محنت ها، خطرها و بحران هایی که اکنون اسلام شاهد آن است، از امور ثانوی به شمار آورد.

3. ما اکنون در شرایط تاریخی و سیاسی ای قرار داریم که ایجاب می کند تا معیار طبقه بندی و تمییز مواضع، گروه ها، احزاب، نهادها و اشخاص را «مقاومت در برابر تجاوز و تهدیدات استعمار و صهیونیسم نسبت به ملت ها، سرزمین ها و فرهنگ هایمان قرار دهیم و میان هیچ یک از فرقه ها و مذاهب، تفاوتی قائل نشویم و پیروان هر مذهبی را به عنوان جماعت یکدست و یکپارچه و یکصدایی ننگریم و با هر گروه و دسته ای به تناسب

موضعی که در پیش گرفته اند و در صفوف مقاومت، پایداری و یا ذلت و سستی قرار گرفته اند، رفتار کنیم.

4. خطرناک ترین مشکلی که اکنون امت اسلام می تواند با آن روبرو شود این است که موج تبلیغاتی ای به نام همه اهل سنت، علیه عامه شیعیان به راه افتد. این کار، به جای آن که نیروی کوبنده مسلمانان را متوجه متجاوزان و اشغالگرانی کند که آنان را از سرزمین هایشان بیرون کرده اند، متوجه گروهی از خودشان می کند. در ارزیابی وضعیت واقعی نیز درست نیست که با صرف گمانی درباره فعالیت تبلیغی - مذهبی شیعیان در میان اهل سنت، که مورد تحقیق هم قرار نگرفته و قطعی نیست، هراس تمام اهل سنت را نسبت به چنین خطر موهومی برانگیزانیم؛ آن هم در شرایطی که اهل سنت 54 جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می دهند.

هم چنین درست نیست که اکثریت سنی، خود را طایفه ای جدا از طایفه دیگر به شمار آورد و درست نیست که این اکثریت (اهل سنت) این نکته را نادیده بگیرد که به حکم حجم و وزن خود، بزرگ ترین مسئولیت را در حفظ وحدت جماعت مسلمانان و پیوند گروه ها و نزدیک سازی آنان به یکدیگر دارد.

5. اگر ما اهل ادیان مختلف هم بودیم، حق این بود که در برابر دشمنان مشترک متجاوز همدست و یکدست شویم، نه این که این چنین در رویارویی با تجاوز و اشغال و سرکوب و تلاش برای محو خویش که دشمنان ما در پی آنند، به جان یکدیگر بیفتیم. این بار تفرقه و اختلاف از سوی کسانی می وزد که دوست مسلمانان نیستند و در مسیر تثبیت تفرقه در میان ما به خیر و صلاح و کرامت هیچ کدام از ما - نه شیعی و نه سنی - نمی اندیشند.

6. ما از اینکه این موج و سر و صدا، هم از سوی کسانی که به اعتدال و میانه روی شناخته شده اند و هم از سوی تندروان و خشونت طلبان به راه افتاده است، ابراز شگفتی می کنیم. شگفت است که هر دو دسته در موضع سیاسی و مقطع زمانی خود همداستان بوده اند و هر دو دسته در این کار پیشدستی کرده اند، بی آنکه چیزی اتفاق افتاده باشد، که موجب هراس اهل سنت از اهل تشیع را فراهم آورده باشد.

همه ادله ادعایی این موضع گیری ها، یک سری بیانیه ها، سخن ها و نوشته ها است که هدفشان صرفاً فتنه انگیزی و واژگون نمایی واقعیت و عطف توجه مردم از مسئله ای به مسئله ای دیگر است. تمام این اتفاقات زمانی رخ می دهد که دستگاه سیاسی امریکا و اسرائیل تلاش خود را برای محاصره و نابودی حزب الله لبنان به کار گرفته است. حزب الله اکنون از مهم ترین قدرت های مقاومت ملی است که عرب ها در اختیار دارند. این حزب، پشتیبان جنبش مقاومت فلسطینی سنی است. دستگاه سیاسی امریکا و اسرائیل در شرایط کنونی هم چنین تمام قدرت خود را برای سرنگونی نظام ملی ایران که در برابر تجاوزگری امریکا و اسرائیل در منطقه مقاومت می کند، به کار گرفته است. اسرائیل بارها ایران را به حمله هوایی برق آسا تهدید کرده و از این رو است که دستگاه سیاسی امریکا و اسرائیل می کوشد تا نیروهای مقاومت را در جهان عرب و اسلام از کار بیندازد تا آسان تر بتواند ایران را از سر راه بردارد و لذا از این رو است که می کوشد تا نفرت مسلمانان را از خطر حقیقی صهیونیسم به نفرت از خطر موهوم شیعه تبدیل کند.

7. در تحلیل انگیزه های این سر و صداها و موج تبلیغاتی علیه تشیع، موضع برخی دولت های منطقه جالب توجه است. این دولت ها که عادت کرده اند تا به نام اسلام و اهل سنت سخن بگویند و نیز عادت کرده اند که از سیاست های امریکا که در جانبداری از اسرائیل است حمایت کنند، همان دولت هایی هستند که دستشان در دستان شاه شیعی فارسی صفوی ایران بود و در دهه شصت قرن بیستم در ضدیت با سیاستمداران ملی گرای مصر و دیگر سیاستمداران ملی عرب آن زمان همراه شاه بودند، با آن که آن سیاستمداران، عرب و مسلمان بودند. بنابراین می توان گفت: موضع آنان در برابر شیعیان، ثابت نبوده است، بلکه موضعشان در جانبداری و پشتیبانی

از سیاست امریکا ثابت مانده است.

8. ما از آن دسته از عالمان (اهل سنت) که ارج و قدرشان را در اجتهاد فقهی و تبلیغ اسلام و حمایت از مواضع ملی شناخته ایم، امید داریم که خود را از وضعی که نظرها و آرائشان در غیر آنچه که می پسندند و در مسیری غیر از آن که حیاتشان را در آن سپری و تلاش خود را مصروف دفاع از آن کرده اند، مورد سوء استفاده قرار گیرد دور نگه دارند و آن مسیرها نانوزایی و خیزش مسلمانان و مقاومت در برابر دشمنان اسلام است.